

رابطه بین اروپا و مصر در قرن نوزدهم

«You have only got to look at the pages of British imperial history to hide your head in shame that you are British.»

« باوراق تاریخ مستعمرات بریتانیا نظر کنید تا از خجالت اینکه بریتانیایی هستید صورت خویش را پنهان دارید. »

(از سخنان کریس وزیر مالیه کابینه حزب کارگر انگلیس .
نقل از کتاب «داخله اروپا» تألیف Gunther ص ۳۰۸).



از اواخر قرن هجدهم، مصر، عاملی مهم در کشمکشهای سیاسی بین دول معظمه اروپا بوده است. لشکر کشی ناپلئون در سال ۱۷۹۸ ارزش این بل بین شرق و اروپا را بر ذهن مدبران امور نظام بریتانیا و جهانیان رسوخ داد و محمدعلی را که در آن ایام معاون فرماندهی فوج داشت بآن کشور کشانید و هموست که مصر را بصورت کشوری واحد و مقتدر در آورد و آنرا وارد صحنه سیاست بین المللی کرد و پاشائی را در خانواده خویش موروثی ساخت و در سال ۱۸۹۴ وفات یافت. قدرت محمد علی بستگی داشت باصلاحاتی که در مصر بعمل آورده بود. نیروی بری و بحری را بدان پایه از عظمت رسانید که در ظرف ده سال دوبار، نخست در سال ۱۸۳۱ و بار دیگر در سال ۱۸۳۹، نزدیک بود باقوای مسلح خویش بساط فرمان روائی سلطان عثمانی را در نورد و فاتحه سلطنت چند صدساله عثمانی را بر خواند. پس از سال ۱۸۰۵ که سلطان عثمانی مقام پاشائی او را تصویب و تثبیت کرد محمد علی اراضی وسیع در ضبط آورد و از راه برقراری انحصار، عایدات خود را چندین برابر ساخت و بتکنیر محصول پنبه، نیشکر، زیتون، و تود بر ثروت نیل سفلی افزود. اسکندریه را از نو بنا کرد و آب را بوسایل جدید در شهر جاری ساخت، ترعه محمودیه را کند و برود نیل راه داد.

در ۱۸۱۱ یعنی یازده سال قبل از آنکه سلطان محمود دوم در قسطنطنیه بنی چریها را هنکوب کند محمدعلی مالیک را که تا زمان ناپلئون بر مصر مسلط بودند از بین برد. محمدعلی تنها باستقرار اوضاع و احوال مصر قناعت نوزدید بلکه دست تصرف بازاضی بیرون مصر گشود و سلطان عثمانی را ازین بابت بیش از پیش رهین منت خویش گردانید. در سالهای ۱۸۱۱ و ۱۸۱۸ بروهایبان باطل مذهب که حکومت سلطان را در حجاز و وحدت اسلام را بخطر انداخته بودند ضربات شدید وارد آورد. حدود مصر را وسعت بخشید، اراضی جدید بنام سلطان بچنگ آورد و در حقیقت بر عمر عایدی و جمعیت رعایای قلمرو خویش افزود. در ۱۸۴۱ پسرش ابراهیم در طرف جنوب بملتقای

خیل سفید و آبی رسید. در ۱۸۲۲ ایالت کردفان را ضمیمه مصر کرد و در سال ۱۸۲۳ شهر خرطوم را بنیاد نهاد. محمد علی درین تاریخ بهمت و درایت خود مقتدرترین و مستقلترین حکام سلطان عثمانی شد.

در ۱۸۲۴ محمود دوم در رفع غائله یونان از او یاری جست. وی ابراهیم را ابتدا بتصرف افریطش (۱) سپس بشبه جزیره «مره» که همان «پلوپونز» قدیم باشد روانه کرد. ابراهیم درین مهم موفق گشت امادول معظم اروپا سلطان را مجبور کردند که یونان را آزاد بسازد. هرچند اروپائیان نگذاشتند ابراهیم کار را بشفع سلطان یکسره کند محمد علی خود را محق میدانست که از سلطان پاشائی جزیره «افریطش» را بحسب وعده بخواهد. حس جاه طلبی و ایمان بلیاقت ذاتی خویش او را بر آن داشت که در سال ۱۸۳۱ بسوریه ملک ولینعت، دست تعدی دراز کند. ظفیان وی بر سلطان، اروپائیان را بیاد

حکومتی مقتدر در مشرق مدیترانه انداخت و این همان چیزی بود که از آن بیم داشتند و هیچگاه مایل نبودند حاکمی سخت جانترین سلطانی سست گردد. در سال ۱۸۲۹ نیکلای اول از سیاست قدیم نسبت بترکیه بازگشت چه دانست بریتانیا بهیچ قیمت راضی نخواهد شد روسیه قسطنطنیه را بحوزه کلیسای شرق در آورد و اصرار درین امر راه بجنگ میدهد. نیکلا از فواید همسایه ای ضعیف در آن طرف رود «پروت» غافل نبود. تا زمانی که امپراطوری ترک بحالی تباه سر میگرد و در برابر فشار دول مقتدر زبون مینمود حکومت سلطان بر حکومت شخصی ناپلئون منش و ناپلئون روش برتری داشت. نظر بریتانیا در باره محمد علی با نظر نیکلا کم اختلاف داشت زیرا مدیترانه شرقی از حیث تدابیر نظامی و امور سیاسی شریان حیاتی بریتانیا محسوب میگشت.



محمد علی پاشا

فرانسویان از محمد علی پشتیبانی میکردند، چون هم صفات ناپلئونی در او میدیدند هم برای پیشرفت خویش در شرق عموماً و در مصر خصوصاً او را دستاری قوی میدانستند. فرانسویان از دوره میلپسان با مدیترانه شرقی رابطه داشتند. از قرن شانزدهم بعد کوشیدند که بر آن ناحیه تسلط یابند و از زمان لشکر کشی ناپلئون بمصر ازدعوی برتری انگلیسی درین سرزمین، بس خشمگین بودند. محمد علی برای لشکر کشی بسوریه بدموقمی انتخاب کرده بود. عقلش بفهم دقیق سیاست اروپائی وافی نبود. چون فرانسه هنوز از انقلاب ژویه ۱۸۳۰ خسته و بریتانیا با اصلاحات پارلمانی و کشمکش بین بلژیک و هلند سرگرم بود برای دفع شر پاشا سلطان ناچار بروس متوسل شد. نیکلا هم

بشتاب بقسطنطنیه سپاه فرستاده و معلوم داشت که درین مورد چون موارد دیگر میخواید از ضعف سلطان سودی برد . فرانسه وانگلیس بر سلطان تنگ گرفتند و صلحی سرسری بین او و پاشا برقرار کردند و سوریه و « ادرنه » را بمحمد علی واگذار کردند . مختصر ، فتنه را بدیلماسی خوابانیدند و مجال مداخله بروس ندادند . محمد علی در عین اینکه از افراد این دو ایالت برای خدمت سپاهیگری و از الوار جنگل آن برای ساخت کشتی استفاده کرد در راه آبادی این دو سرزمین نیز سعی و افرمبذول داشت . آرزوی تسلط بر شرق نزدیک و غلبه بر قسطنطنیه با جبارانند مدت موقوف ماند اما هیچگاه از ذهن نیکلا دور نمیشد . پس از سال ۱۸۴۳ سلطان از کثرت خفت و خواریها که دیده و بعضی که در سینه اندوخته بود سخت فرسوده گشت ، با این حال از بیم محمد علی و طغیان سران کشوری دست باصلاح امور سپاه زد اما چون در کار شتاب بخرج داد اصلاحات سرسری صورت گرفت . در ۱۸۴۹ خلاف رای خبرگان نظامی که « مولتکه » جوان از آن جمله بود سپاهی از حوضه فرات بسوریه روانه داشت . ابراهیم چنان شکستی بر او وارد ساخت که دول معظم از ترس آنکه مبادا وی مستقیم بقسطنطنیه حمله برد بمداخله مجبور شدند . نیروی بری و بحری انگلیس و اطیش و ترک بسرداری رابرت استایفرد (۱) لشکر ابراهیم رامفلوب کردند . محمد علی کوشید که از اختلاف بین فرانسه و دول معظم دیگر برای استقلال مصر استفاده کند . نشد . بموجب قرار ۴۱ - ۱۸۴۰ مصر بمجدد بقلمرو امپراطور عثمانی درآمد فقط پاشائی در خاندان محمد علی موروثی گشت و این نخستین سرزمینی بود که بدین صورت درآمد .

در ۱۸۴۱ حدود قدرت فرمانروایان مصر و درجه اطاعت آنان از سلطان بموجب فرمان مخصوص تعیین گشت و گاه گاهی هم تجدیدنظری در آن بعمل میآمد . این ترتیب مقبولیت بین المللی یافت . اختلاف شدید بین سلطان و محمد علی در ۴۱ - ۱۸۳۹ از نو دول اروپا را بتاسیس « مجمع همکاری » واداشت . درین مجمع دول اروپا درباره شرق نزدیک نظر واحد اتخاذ کردند و عجب اینکه همین وحدت نظر سبب اصلی انفصال مصر از امپراطوری عثمانی گشت . همان قوه ای که در اواسط قرن نوزده در راه حفظ تمامیت ارضی امپراطوری میکوشید از ۱۸۲۵ بیحد باعث ضعف نفوذ سلطان در مصر گشت و باز این سرزمین مانند دوره ناپلئون بصورت عامل مهم رقابت بین فرانسه و انگلیس نمودار شد و آن دو را بمجدد بجان یکدیگر انداخت .

بقول لرد « کرمر » اگر هیچ دلیلی دیگر در میان نباشد مصریان تنها ازین جهت که محمد علی کشورشان را از امپراطوری محتضر عثمانی جدا ساخت بایدش معزز و محترم بشمارند . مشکل اقتصادی عاقبت سبب شد که دول معظم اروپا در امور مصر مستقیم مداخله کنند . جانشینان محمد علی نه هوش خداداد نه نیروی کار او را داشتند . نواش اسماعیل برای ترقی مصر خیالات بالا بلند داشت اما با حقایق وفق نمیداد و از همان مقوله خیالافهائی بود که تمدنهای صنعتی و تجاری غالباً در مغز شرقیان بوجود میآورد . برای اجرای اندیشه های باطل اسماعیل در نهایت بی باکی دست باستقراراضهای سنگینی زد . هر قدر سودجویان و دغلبازان اروپا در پاریس ولندن بنرخ کم پول تهیه میکردند و بربح هنگفت بفخدیو . که در امور مالی مردی خام بود میدادند سیر نمیشد . ولخرجی و کیسه پردازی او را دائم باستقراض میکشاند . عاقبت بدهی دولت که در سال ۱۸۶۳ به ۳/۲۵ میلیون لیره بود در سال ۱۸۷۶ به ۹۴ میلیون لیره رسید و بیشتر این مبلغ را پولداران فرانسه و بریتانیا داده بودند . در سال ۱۸۷۶ هنگامی که اسماعیل پرداخت حواله های خزانه را موقوف داشت ورشکستگی مسلم شد . درین هنگام فرانسه و انگلیس از نظر سیاسی و مالی بامور مصر بیشتر از دیگران ذی نفع بودند اما در عمل آزاد نبودند



اسمعیل پاشا

بریتانیا پیشنهاد مداخلهٔ دسته‌جمعی را در امور مالی مصر رد کرد . هرچند از سال ۱۸۳۵ راه هندوستان از سویس و شبه جزیرهٔ سینا و بحر احرار میگذشت و حفر ترعهٔ سویس در سال ۱۸۶۹ اهمیت این راه را مخصوصاً برای انگلیس دوچندان ساخت، باز انگلیسیها حاضر نبودند در امور اداری مصر مداخله کنند تا چه رسد بتسخیر یا تعهد قیمومت . در ۱۸۵۷ ناپلئون سوم پیشنهاد کرد که فرانسه مراکش و انگلیس مصر را در تصرف گیرد . پامرستن بتغیر در جواب گفت :

« اما راجح بتعادل قوی از راه اعطای مصر بانگلیس ، بهیچوجه ما بتصرف مصر راغب نیستیم ، ما طالبیم مصر همیشه در قلمرو امیراطوری عثمانی بماند تا هیچ دولتی بآن طمع نورزد . ما دادوستد با مصر را خواهانیم و مایلیم بدانجا و از آن راه سفر کنیم اما بادارهٔ امورش حاضر نیستیم » .

با همه اینها در همین سال ۱۸۵۷ که فتنهٔ سیاهان هند برخاست و وجود مصر از حیث سهولت لشکر کشی هند و نزدیکی راه بسیار نافع افتاد . در بادی امر پامرستن مخالف حفر ترعهٔ سویس بود و میگفت این عمل

باعث انفصال کامل مصر از عثمانی میگردد و فقط فرانسه از آن سود میبرد و «مارسی» بازارهای شرق نزدیکتر میگردد نه «لوریول».

لرد دربی که از سال ۱۸۷۴-۷۸ وزیر خارجه انگلیس بود بانظرفرای بارستن موافقت داشت اما «دیزرلی» نخست وزیر نه تنها این نظر را نسندید بلکه در سال ۱۸۷۶ بخريد ۱۷۶۰۰۰ سهم ترعه سويس از اسماعيل - که بایبوی دولت بگریبان بود - اقدام کرد. ابتدا اسماعیل سهام خود را بفراشه عرضه داشت. نخريد. در همین اوان یکی از روزنامه نگاران فرانسه درین باب چنین پیشگویی کرد: «خرید سهام ترعه عملی است سیاسی که اگر بتسخیر مصر منجر نگردد دست کم راه آنرا هموار میسازد.» «دربی» حتی در ۱۸۷۶ از شرکت در تأسیس هیأت مختلط طلبکاران مصر امتناع ورزید اما سهامداران انگلیسی «گشن» را بنمایندگی بمصر فرستادند تا بکومک خبره فرانسوی در باب قروض مصر قراری بدهد و باتفاق اسماعیل را وادار کنند وضع مالی مصر را اصلاح کند و مدتین یکی فرانسوی و دیگری انگلیسی برای نظارت بدخل و خرج کشور تعیین نماید.

دربی دستور داد با اسماعیل گوشزد کنند که دولت انگلیس هر چند با این ترتیب مخالفتی ندارد مسؤلیت این انتصابات را بگردن نمیگیرد.

مداخله مشترک انگلیس و فرانسه در مصر بدینگونه آغاز گشت، اما این دوره با ظهور حس قومیت طلبی مصریان و شکست ترک از روسان (سال ۷۸ - ۱۸۷۷) مصادف افتاد. این دو عامل بیکدیگر بستگی داشت. حس قومیت طلبی در مصر ابتدا بصورت مخالفت با ترکان ظاهر شد. طبقه حاکمه مصر هم عنصر ترک یا چر کسی بودند. لرد دربی در ۱۸۰۸ نوشته است زبان عربی را که زبان عامه است نمی فهمد اما زبان ترکی را که تا ۱۹۱۴ رایج بود فهم میکند. صرفه جوئیها و اصلاحاتی را که مشاوران اروپائی بخدیو تھی کیه تحمیل کردند و نظم و ترتیبی را که کارمندان خارجی مصر در ادارات برقرار ساختند بمذاق اسماعیل و سیاست بازان و توانگران مصر شیرین نیامد. سران لشکری مصر هم که کسر حقوق خویش و تخصیص مقامات عالی قشون را بترکان ملاحظه کردند بجان رنجیدند. اسماعیل تصمیم کرد که در فرمانفرمائی مصر باقی بماند. دلخوریهای سران لشکر هم موجب شد که بتظاهرات شدید بپردازند و حتی راه غدر و بی وفائی گیرند.

اسماعیل چندی موفق شد که سران سوخته دل سیاه را بسرای پیشرفت مقصود رو بخود کند. در بهار سال ۱۸۷۹ آشوب قاهره حکومت بظاهر مشروطه نو بر پاشای مسیحی ارمنی را سرنگون ساخت و مردم بردو وزیر اروپائی یعنی ویلسن (۱) انگلیسی و ویلین بی-یر (۲) فرانسوی دست درازی کردند. اسماعیل این فرصت را غنیمت شمرد و هیأت وزیرانی بنحمت وزیر شریف پاشا از خاندان قدیم ترک تعیین کرد و بر آن شد که نقشه های مالی خویش را بدست آنان اجرا کند و از اعلام ورشکستگی جلوگیری نماید. آشفتنگی وضع سیاسی و مالی دول معظم را مکلف ساخت تا عزل اسماعیل را از سلطان بخواهند. در بیست و هشتم ژوئن ۱۸۷۹ اسماعیل از کار برکنار شد و سرش توفیق پاشا بجای او نشست.

دوره نخستین روابط بین دول معظم اروپائی در مصر باین انتصاب پایان یافت. مداخله در کارهای مصر دیگر جنبه مالی نداشت بلکه ازین پس حس قومیت طلبی و اقدامات دیپلماتیک فرانسه و بریتانیا بر عرصه مصر حاکم شد هر چند که امور مالی را هم از نظر دور نداشتند. ترتیب نظارت مشترک لااقل بصورت ظاهر تا ۱۸۸۲ برقرار بود. سالزوری در این باب بصراحت نظر خویش را چنین آشکار ساخت:

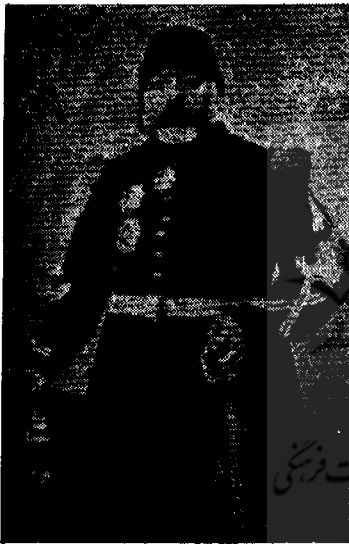
« وقتی همسایه و متفق صمیم خواهان مداخله در امور کشوری است که مورد علاقه شماست سه چاره دارید . یا باید از آن کشور دست بکشید یا امور آنرا منحصر بخودسازید یا تقسیمش کنید . اکنون اگر مصر را رها کنیم فرانسه راه ما را بمصرسد میکند . اگر منحصر بکنیم جنگ واقع میشود ، پس بهتر آنکه تقسیمش کنیم » . این سازش و گفتگو مصریان را بجوش و خروش آورد و در تابستان ویاییز ۱۸۸۲ شدت آن بنهایت رسید . سران نظامی مصر که ترکان را مانع ترقی خویش میدیدند با ۱۵ میلیون دست ییکی کردند . توفیق پاشا که قدرت مقاومت نداشت نظامیان را راضی کرد اما از تظاهرات ملیون نتوانست جلوگیری کند . حس انزجار نسبت بترکان کم کم متوجه اروپائیان نیز گشت . نظامیان که مردمی جاهل و از رموزسیاست بی خبر بودند نتوانستند پیروان خویش را بمیان روی رهبری کنند . دول معظم اوضاع مصر را خطرناک دیدند و ناچار درصدد برآمدند که بزور صدای مردم را خفه کنند .

در هفته های آخر سال ۱۸۸۱ « گامبتا » بنخست وزیر فرانس رسید . سیاست او در باره مصر مشخص و روشن بود و توصیه « تیر » را که « بهیچ روی از تصرف مصر درنگندید » خوب بخاطر داشت .

فرانسویان مصمم بودند نگذارند ترکان مصر را بقلبه تصرف کنند و بنابراین از قبول هر گونه پیشنهادی راجع بمداخله آنها و استفاده از ضعف توفیق پاشا استنکاف ورزیدند . نخست وزیران سابق فرانسه تصور میکردند انگلیس برای آنکه در مصر تمهداتی بگردن نگیرد بی میل نیست دست ترکان را بظاهر در آنجا باز بگذارد اما در باطن با ملیون همقدم گردد . اگرچه خواهشهای مصریان حد بقف نداشت معذک بی اعتنائی بآنها هم خطای محض بود . « گامبتا » بانگلیس پیشنهاد کرد که هر یک از دودولت نظر خود را در باره مصر و همکاری نزدیک عملا ابراز دارند . باین جهت در هشتم ژانویه ۱۸۸۲ دولتین متفقاً یادداشتی بدین مضمون بخدیو تقدیم کردند :

« چون آرامش و ترقی مصر و رفاه حال مردم بسته بوجود پاشا است با استقرار شما در مقام خدیوی بحسب شرایطی که در فرمان سلطان قید گشته موافقت داریم » . این وحدت نظر دولتین ظاهر سازی بیش نبود .

هنوز یک ماه از تقدیم یادداشت نگذشته بود که « گامبتا » از کار برکنار شد . در آشوب ژوئن و ژویه ، اگر او بر سر کار میبود شاید فرانسویان بهمراهی دریاسالار « سیمر » انگلیسی قلاع ملیون را در مدخل لنگرگاه گلوله ریز میکردند . شش ماه پیش ازین ، هنگام تسلیم یادداشت بخدیو ، ملیون تندرو و نظامیان میانه رو که سابقاً یکدیگر بسوءظن مینگریستند از ترس اروپائیان بهم نزدیک شدند و باتفاق بیاری توفیق پاشا برخاستند تا جلو اصلاحات اروپائیان را بگیرد . گرنویل که سابقاً از مداخله در امور مصر گریزان بود و دلش میخواست ترکان اسکندریه را گلوله باران کنند ، در ماه ژویه خود مجبور شد دستور تیراندازی صادر کند . جانشینان « گامبتا » از بددلی درین امر با انگلیس همراهی



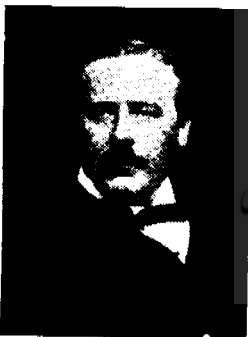
توفیق پاشا

نگردند بلکه سرعت کشتیهای خود را از اسکندریه بیرون بردند. این عمل بمنزله اعلام ختم نظارت دوگانه و دعوی فرانسه ببقایم خاص در مصر تلقی شد.

از ۱۸۸۲ بیعد بریتانیا در مصر یکه تاز بود اما موانعی هم بر سر راه داشت که از آن جمله بود حق حاکمیت سلطان بر مصر، نفوذ سیاسی هیأت مختلط مالی، پریشانی اموری مالی، حال اسفناک فلاخان و اشکال تراشیها و کارشکنیها فرانسه.

غلبه انگلیس بر عراقی پاشا در التل الکبیر هم بحیثیت فرانسه لطمه زد و هم در دل فرانسویان نسبت بانگلیسها کینه ای ایجاد کرد که بیست سال دوام یافت. اگر فرانسه موفق میشد که اعضای آلمانی و اطریشی و ایتالیایی و روسی هیأت مختلط مالی را ناخود یار کند و انگلیس را تنها بگذارد در مبارزه کامیاب میشد. مشکلی پیش آمد. پس از سال ۱۸۸۲ آلمان در روابط خارجی اطریش و ایتالیا و تاحدی روسیه ذی نفوذ شد و ازین وضع دونتیجه حاصل گشت. یکی اینکه هر قدر خشم مردم فرانسه از عجز در برابر سیاستمداران کشور و فرانسویان ساکن مصر زیادتر میشد بهمان نسبت حمله مطبوعات بانگلیس شدت می یافت. دیگر اینکه آلمان با مقام رفیعی که در سیاست بین المللی بدست آورده بود حاضر شد که از اضطراب خاطر انگلیس در مصر بکاهد بشرط آنکه انگلیس هم در نقاط مختلف عالم بآلمان امتیازاتی عطا کند.

با این مقدمات عجب نیست که می بینیم حوصله انگلیس سررفت و عاقبت کابینه حزب آزادیخواه بنخست وزیر گلاستن مجبور شده است مصر را بقدرت اسلحه تصرف کند. گلاستن طبعاً حامی عدالت بین المللی و طرفدار اصل حاکمیت ملی بود و مردم او را با این صفات می شناختند و موفقیتش



لرد کرمر

در انتخابات ۱۸۸۰ مدیون سخنانی بود که در مدلتین در همین مقوله ایراد کرد. تنها تسلی خاطر او از تصرف این سرزمین اینکه آن را از تنهایی و ورشکستگی نجات خواهد بخشید. در سال ۱۸۷۵ که ترکیه از پرداخت قروض خویش استنکاف ورزید گلاستن آنرا «بزرگترین جنایت سیاسی» قلمداد کرد و بنا برین جای تردید نیست که علت موافقت وی در تصرف مصر ترسی بود که از عواقب وخیم امور مالی مصر داشت و می ترسید این کشور نیز چون ترکیه مرتکب «بزرگترین جنایت سیاسی» گردد. گلاستن تا پایان زندگی سیاسی خویش تسخیر مصر را امری موقت میدانست. مصر انگلیس را دچار مسؤلیتهای سنگین کرد و حوادثی که بعد پیش آمد تخلیه

آنرا محال ساخت و سالزبری مجبور شد که این بارگرا را پس از گلاستن بردوش گیرد.

در ۱۸۸۷ سالزبری گفت «ای کاش هرگز بمصرفم نگذارده بودیم. اگر چنین کرده بودیم اکنون میتوانستیم بریش عالمیان بخندیم». حوادث بعد دلیل آرزوی معقول او را بشوت رسانید. مشکلات مصر بس نبود که مخاطرات و خفتهای سودان هم بر آن مزید گشت. طغیان مهدی (۱) و حوادث غم انگیزی که در ژانویه ۱۸۸۵ بقتل «گردن» منجر شد روش سیاسی گلاستن را در مصر باطل ساخت.

درین اوقات مسئولین اصلاحات مالی و اداری برای حفظ مرز کشور در برابر درویش (۱) و تلافی خونهایی که مهدی و جانشینش (۲) ریخته بودند و تصرف مجدد اراضی جدا شده و اعاده حیثیت بر باد رفته مجبور بتحمل مخارج هنگفت شدند. حاکمیت سلطان بر مصر و وضع موجود سودان که بهانه بدست فرانسویان میداد تا مردم بنوعی ایرادی بگیرند و اعتراضی بیان آورند و هم آوازی دول دیگر اروپا با فرانسه، در راه رفع مشکلات مانعی عظیم آمد. و گرنویل با همه مجاهدتها موفق بجلب همکاری بین المللی نگشت.

فقر مالی حکومت مصر و شانه خالی کردن بریتانیا از بار گران مخارج و تعهد اقدامات نظامی و ترس از بیخ و تا بهای سیاسی و گرفتاریهای بین المللی رجال انگلیس را بدین فکر انداخت که سودان را تخلیه کنند.

اولین برینگ (که بعد بنام نرد کرومر خوانده شد) این نظر را تأیید کرد چه او میخواست وضع مالی مصر قوامی گیرد و این امر با افشاندن پول در ریک زارهای سودان منافات داشت.

سالزبری که در سال ۱۸۸۵ نخست وزیر شد هنری درومند ولف را بقسطنطنیه فرستاد تا اصلا در باب تخلیه مصر با سلطان مذاکره کند و اطمینان حاصل نماید که سلطان در حفظ خطوط مراد و نقاط مهم نظامی سعی بلیغ مبنول خواهد داشت. در نتیجه مذاکرات قرار برین شد مأموری از باعالمی و مأموری دیگر از جانب دولت انگلیس به، روانه شوند و امور مربوط باصلاح ادارات و نظام را در محل مطالعه کنند. سپس راجع بتخلیه مصر « قرار و مداری » بدهند. مختار پاشا فاتح یمن و ولف مأموران کار شدند اما بواسطه فشار فرانسه و روس بر سلطان « قرار و مدار » سرنگرفت و انگلیس خواه ناخواه در مصر ماندنی شد.

در همان سال مأموریت ولف بصعوبت کار مصر پی برد و دانست که وضع متزلزل و محاطره آمیز سرحد روزنه امیدی باز نمیگذارد اما در ضمن اینکه با مشکلات کشتی گیری میکرد از بعض عوامل ثابت ذمیدخل در سیاست مصر و گرفتاریهای بین المللی بریتانیا که اهم آنها رنجش مهاجران فرانسوی مصر و گنده دماغی و سر بزرگی کارمندان انگلیسی تحفه هندوستان و دلخوری شدید مصریان از حقوق گراف اروپائیان و کمی حقوق کارمندان و صاحبمنصبان بومی و کشمکش بین طبقات حاکمه مصر بود آگاهی یافت.

کابینه های انگلیس که از سال ۱۸۸۰ به بعد روی کار آمدند هیچیک نتوانستند در مصر سیاست ثابتی اختیار کنند. فقط در سال ۱۸۹۵ که سالزبری مجدداً بنخست وزیری رسید با جبار بوحدت مصر و سودان تصمیم گرفت. ده سال پیش ازین هارتنگتن گفته بود « تصرف مصر خطرناکترین سیاستی است که میتوان دنبال کرد چه تصرف کننده عاقبت ناچار میشود که دونا حیه مصر و سودان را یکی کند ». محمد علی درین راه مجاهدتهائی بخرج داد. اکنون این فکر سمندر وار زنده گشته و ملیون مصر را بتب و تاب انداخته است. فرانسویان پس از آنکه از مصر مأیوس شدند و در صدد جبران آن در نواحی دیگر برآمدند مدتهایش باین امر پی برده بودند و بهمین جهت در ۱۸۹۰ بجرارت تمام کوشیدند که قلمرو خویش را در افریقا از مغرب بمشرق چنان توسعه دهند که سرچشمه های نیل را در سودان فرا گیرد و بنابراین در سایه اقدامات دلاورانه و کاردانی یاورمارشان در دهم ژوئیه ۱۸۹۸ خود را به « فاشودا » در چهل میلی ملتقای دورود سوبا و اویض رسانید و بیاری شش صاحبمنصب

فرانسوی و صدویست تفنگدار سنگالی بتصرف آن شهر پرداخت و درفش سه رنگ را بر فراز قلمه برافراشت. از شوربختی، فرانسویان وقتی در صدد اقدام بر آمدند که انگلیسها هم این پیش بینی‌ها را کرده و بتسخیر آن ناحیه مصمم شده بودند.

در سال ۱۸۹۵ **سرادواردگری** (۱) معاون پارلمانی وزارت خارجه انگلیس در مجلس عوام گفت « ورود نیروی فرانسه... از آن جانب افریقا... نه تنها نامتوقع بلکه عملی خلاف دوستی است ». عبارت « خلاف دوستی » در اصطلاح دیپلماسی معنایی تهدید آمیز دارد. صرف بدگمانی بحرکت مارشان، سالزبری را بفکر تصرف مجدد سودان نینداخت اما چندان بی‌دخالتم نبود. در دوم سپتامبر ۱۸۹۸ **لرد کچنر** (۲) در مان را که جنوب خرطوم است فتح کرد و یکباره بقصیه سودان خانه داد. سودان از حال توحش نجات یافت. در خرطوم درفشهای مصر و انگلیس نزدیک یکدیگر باهتر از درآمد و بموجب موافقت نامه ۱۸۹۹ حکومت دوگانه انگلیس و مصر در آنجا آغاز گشت. سالزبری به کرومردین باب توصیه اکید کرد که « این حقیقت را قویاً باید گوشزد کنید که دولت اعلیحضرت در جمیع امور مربوط بسودان مقام اولویت دارد و توقع این است هر دستوری صادر میکند حکومت مصر آنرا اجراء نماید ». نیروی مختصر مارشان در برابر قدرت فاتحان عاجز بود. پس از ملاقات کچنر و مارشان مذاکرات و مکاتبات طولانی و گاهگاهی تند و زنده بین دولتین



فرانسه و انگلیس صورت گرفت. چند صباحی مردم فرانسه بهیجان افتادند و نزدیک بود کار بجنگ بکشد. عاقبت در پایان سال ۱۸۹۸ بمارشان فرمان رسید که فاشود را ترک گوید. آخرین اقدام جدی فرانسه در جلوگیری از تصرف مصر ناچیز شد و این حادثه هنگامی پیش آمد که فرانسه در اروپا گرفتار بود و فتنه در یفوس هم ضعف و آشفتگی اوضاع داخله فرانسه را نیک نمودار ساخت. در همین سال **دلکاسه** (۳) بوزارت امور خارجه منصوب گشت و قریب به هفت سال درین مقام باقی ماند و هیچ وزیر خارجه‌ای از دوره جمهوری سوم تا با امروز باین مدت بر سر کار نبوده است. دلکاسه باختلاف بین انگلیس و فرانسه بر سر نیل فیصله بخشید و اتفاق صمیمانه را در هشتم آوریل ۱۹۰۴ با «لنزدون» امضاء کرد.

کاپیتان فن باپتیست مارشان

در فاصله بین ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ فرانسه کوشید که موضوع مصر را از راه دیپلماسی حل کند. در سالهای بین ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ مخصوصاً در سنوات ۱۹۰۲-۱۹۰۵ که حکومت حزب لیبرال بر سر کار بود فرانسه انتظار داشت که بمذاکرات سیاسی مصر را از سیاه بریتانیا پاک کند. در اواخر قرن نوزده فرانسه آخرین تیرترکش را رها کرد و مارشان را در سودان بجان انگلیس انداخت. تیر خطا رفت. باز کار بمذاکره کشید. درین هنگام فرانسه بر انگلیس از دو جهت پیشی داشت یکی آنکه میدانست

۱ - Sir Edward Grey این شخص همان است که در سیاست ایران نیز دخالت تام داشته و مرحوم بهار در باره او قصیده معروفی دارد باین مطلع :

سوی لندن گذر ای پاک نسیم سحری
سختی از من بر گو به «سرادواردگری»
کای خردمند وزیری که نیرو درده جهان
چون تو دستور خردمند و وزیر هتری

چه میخواید دیگر اینکه از تزلزل مقام او در مصر آگاه بود. فرانسه درین هنگام منتظر بود که سیاه انگلیس مصر را تخلیه کند یا دست کم بنحوی از انحاء فرانسه را راضی سازد یا دست از اشکال تراشی بردارد. علاوه برین فرانسویان میدانستند که انگلیسها از اعلام تصمیم نهائی درباره مصر باه دارند. انگلیس مصر را فقط بخاطر منافع مادی میخواست و هیچگونه خیال بافی درین باب نمیکرد اما از عاقبت کار هراسان بود و نمیتوانست حوادث آتی را پیش بینی کند و بهمین جهت هم سیاستمداران انگلیس ترجیح میدادند که موضوع مدتی بصورت ابهام باقی بماند و بیجا و بیهوده نقشه‌ای نکنند و بامید حسن نیت دولتی که نظارت امور مالی داشتند و فرانسه در رأس آنان قرار داشت بنشینند و صبر پیش گیرند و فقط آنچه را که انگلیسهای مقیم مصر خاصه لرد کرومر که اسماً سمت کونسولیاری داشت اما در حقیقت فرمانفرمایی میکرد اجرا کنند.



امیر اطریس فرانسه در افتتاح کانال سوئز

عاقبت در هشتم آوریل ۱۹۰۴ لرد کرومر مناقشات بین دولتین را تسویه کرد و قرار برین گذارد که فرانسه حق اقامت انگلیس را در مصر بمدتی نامعلوم برسمیت بشناسد و از اصلاحاتی که انگلیس در آنجا بعمل میآورد و در نتیجه وضع اروپائیان هم اساساً دستخوش تغییراتی نمیکردد پشتیبانی کند و باینطرف قراردادن طنجه که مقابل جبل طارق واقع است موافقت نماید، و در عوض انگلیس متعهد شود که هر زمان فرانسه بمدخله در امور مراکش تصمیم گرفت ویرا یاری دهد. انگلیسها تصور میکردند که در برابر وعده‌های موهوم و خیالی بفرمانت بارد رسیده‌اند و لرد کرومر هم که درین ایام همه توجهش بایجاد حکومتی توانا و قوام دادن امور مالی معطوف بود آن تصور را چنین تأیید کرد:

« این نکته را نباید از نظر دور داشت که ارزش امتیازاتی که فرانسویان در مصر برای ماقائل شده‌اند به مراتب بیش از آن است که مادر مراکش برای آنها قائل شده‌ایم. علاوه برین فرانسویان میتوانند در مصر برای مامشکلات فراهم سازند در صورتی که اگر بخواهند بی کمک ما میتوانند سیاست خود را در مراکش مجری دارند ».